

# کودک و طبیعت پرورش عقل و عشق

دیان گوردون<sup>۱</sup>

## مقدمه مترجم

نوشته زیر الهام گرفته از کتاب «کودک سحر آمیز»، اثر «جوزف چیلتون پیرس»<sup>۲</sup> است. پیرس با استناد به ریشه لغوی «ماتریس» (از زبان لاتینی به معنی «رحم» و «مبدأ»، جایی که چیزی شکل می گیرد)، کل فرآیند زندگی آدمی را به تجلی مجموعه ای از ماتریس های پی در پی تشبیه می کند. فرد در گذار از این ماتریس ها (= رحم ها)، مرحله به مرحله با دیگران، با طبیعت و با درون خویش پیوندی ادراکی برقرار می کند و شخصیتش به تدریج شکل می گیرد. جالب توجه اینکه، نقش طبیعت در یادگیری و پرورش اخلاقی و فکری تدریجی کودکان عمده و کلیدی است.

## از تولد تا ۷ سالگی: پیوند با مادر و دیگر نزدیکان

تایلر سه ماهه است. او به آرامی در گهواره خود در حال بازی است. انگشتان کوچکش را جلوی صورتش تکان می دهد و غرق تماشای نمایش جا بجا شدن سایه روشن هاست. با ورود مادر به اتاق، به یکباره تمام وجود تایلر متوجه او می گردد. با چشمانش مادر را تعقیب می کند و با صداهایی که از خود در می آورد جویای توجه متقابل اوست. همینکه مادر



به او می نگرد و با تبسمی نامش را می خواند، لبخند فراخی صورت کودک را فرا می گیرد و با دراز کردن بازوانش، به سوی مادر آغوش می گشاید. مادر تایلر را به بغل می گیرد و برای شیر دادن به او آماده می شود. مادامی که شیر می خورد، تایلر کوچک لحظه ای نگاه از صورت مادر بر نمی دارد. برای او، مادر مرکز عالم هستی است.

تا زمان تولد، اگر در دوره بارداری همه چیز به خوبی پیش رفته باشد، بین مادر و نوزاد پیوندی محکم برقرار است و حالا، کاری که نوزاد در چند ماه اول زندگی پیش رو دارد برقرار کردن پیوندی مشابه با پدر و دیگر

<sup>1</sup> Diane Gordon

خانم دیان گوردون بنیانگذار تارنمای «کودک، طبیعت و شما» است. [www.childnatureandyou.org](http://www.childnatureandyou.org)

ویرایش کوتاه تری از مقاله حاضر را در آدرس اینترنتی زیر بیابید. تصاویر این ترجمه برگرفته از این ویرایش است.

[www.childnatureandyou.org/Developmental%20Stages.pdf](http://www.childnatureandyou.org/Developmental%20Stages.pdf)

<sup>2</sup> Joseph Chilton Pearce. 1977. *The Magical Child*. New York: Penguin Group.

بستگان نزدیک است. طی این مدت، نوزاد فرا خواهد گرفت که آیا دنیا جای قابل اطمینان و بی خطری است یا خیر. آیا نیازهایش برطرف خواهد شد؟ آیا او را بدون قید و شرط دوست خواهند داشت؟ آیا خانواده پایگاهی امن و مطمئن برای سیر و سیاحت اکتشافی او در دنیا خواهد بود؟ مادر تایلر از روی غریزه نسبت به نیازهای او حساس است. او زبان حرکات و اشارات او را می فهمد. مادر می کوشد که اطرافِ تایلر فقط افرادی باشند که با همین علاقه و عطوفت با او رفتار می کنند. در هفت هشت ماهگی، تایلر شروع به چهار دست و پا راه رفتن می کند. او از مادر چند قدم فاصله می گیرد اما می داند که او کماکان، با نگاه، مراقب اوست. تا این زمان او فهمیده که دنیایش پر از محبت است و از سیر و سیاحت در آن، هر چند قدری دور از والدینش باشد، نمی هراسد؛ او می داند که در صورت وقوع هر گونه اتفاق ناخوشایند، آغوش گرمشان دور نیست. تا این زمان، پیوندی که نوزاد با بستگان درجهٔ یک خود برقرار کرده است محکم و اطمینان بخش است و این پیوند، او را برای سه سال آینده بیمه می کند.

دانیال پانزده ماهه است. مادرش او را با کالسکه به پارک می برد. در راه، از لابلای برگ های درختان، پرتوی نور خورشید روی صورت او می افتد. جابجایی نور خورشید و سایهٔ برگ درختان دانیال را به وجد می آورد. سعی می کند که سایه ها را با دستان خود لمس کند. سر پیچ، نسیمی بدن او را نوازش می دهد. پای برهنهٔ خود را بلند می کند تا گذر نسیم را از لابلای انگشتان پای خود حس کند. با دیدن برگ های براقِ بوتهٔ یاس، دانیال به سوی آن دست دراز می کند و بعد از رد شدن کالسکه از کنار بوتهٔ کوتاه لاوند، دماغش را جمع می کند، عطسه می زند و با جیغی کودکانه شعف خود را از عطر تند و دلپذیر آن ابراز می دارد.

مادر دانیال از سیر و سیاحت او آگاه است و دخالت نمی کند. او از کنجکاوی کودک برای شناختن دنیا باخبر است و سعی نمی کند که با شتاب در راندن کالسکه این فرصت را از او بگیرد و یا با توضیحات اضافی این سیر و سیاحت را به تجربه ای به اصطلاح «آموزنده» بدل کند. او می گذارد که دانیال خود دنیا را کشف کند. مادر فرصت یادگیری را فراهم می کند اما کودک خود می آموزد. از این سن تا چهار سالگی، کودک نیازی به توضیح ندارد. در این دوره از رشد، کودک غرق در اکتشافات خود است و واقعاً نیازی به تعبیر و تفسیرهای بزرگسالان مثل: «چهارپاها خوبند. ما آنها را می خوریم چون خیلی خوشمزه اند. اما حشره ها که شش پا دارند بدنند.» بهترین خدمتی که بزرگسالان می توانند در این سن به کودک کنند، فراهم کردن فرصت های یادگیری است: گشت و گذار در باغچه، پیاده روی در باران، بازی در ساحل. پدر و مادر خود را داخل اکتشافات کودک نمی کنند، اما آماده و هوشیار نظاره گر اویند که اگر خطری وی را تهدید کرد یا از سوی کودک دعوت به همکاری شدند، پاسخگو باشند. در این مرحله بهتر است فعالیت هایی انتخاب شود که برای کودک بی خطر و مثبت است. در سنین بالاتر، کودک فرصت کافی برای شناختن چالش های طبیعت و یادگیری لزوم احترام به قوانین آن را خواهد داشت.

ماحصل تمامی تجاربی که کودک در چهار سال اول زندگی کسب می کند، دیدگاهی شخصی نسبت به جهان است. آیا دنیای او امن است یا خطرناک؟ آیا بزرگسالانی که با او زندگی می کنند قابل اطمینان اند یا باید با آنها جانب احتیاط را رعایت کرد؟ آیا جهان، به ویژه دنیای طبیعت، پذیرا و لذت بخش است یا جایی

است که بایستی از آن پرهیز کرد؟ مطمئناً خطراتی برای کودک در جهان بیرون از خانه وجود دارد که در برابر این خطرات حمایت و احتیاط والدین ضروری است. اما در عین حال، بزرگسالانِ نزدیکِ او باید سعی کنند که برداشت کلی کودک از جهان مثبت باشد.

به هر حال، گرایش ذاتی کودک این است که به دنبال کنجکاوی های خود در جهان به سیر و کاوش بپردازد. کودکی که جهان را جایی هراسناک ببیند، اضطراب او تجربه یادگیری اش را محدود می کند. اما کودکی که دیدگاه مثبتی نسبت به جهان پیدا کرده باشد، با تمام وجود از تجارب جدید استقبال می کند.



در چهار سالگی، کودک با دیدگاه شخصی خود وارد مرحله جدیدی از زندگی می شود. کودکی که در دو سالگی حباب صابونی که پدر به سوش فوت می کرد را با شعف و هیجان می ترکاند، حالا می خواهد خود حباب بسازد، آنهم بزرگترین حباب های ممکن را. نوه من در سن دو سالگی باغچه کاری حیاط مرا لگدمال می کرد چون شیفته بوی سبزی های معطر بود. اما در چهار سالگی ترجیح می داد که تک تک آنها را بو کند، نامشان را بداند و سپس پدرش را به باغچه ببرد و سبزیجات را یک به یک به او معرفی کند. تا این سن، کودک چیزهای فراوانی در مورد دنیا فرا گرفته است و حالا می خواهد بخشی از آموخته های خود را بیازماید. در این مرحله است که کودک «چرایی» پدیده های اطرافش را می پرسد و به نقل از «برونو بتلهایم» از قوه تخیل خود برای متفاوت دیدن جهان استفاده می کند.

اما که دو ساله است در پارک مشغول بازی است. او با خوشحالی از پله های زیرین پلکان سرسره آویزان شده و تاب می خورد. او حواسش به دختر چهارساله ای که بالای پلکان ایستاده و به او می نرود نیست. مادر بزرگ اما که این صحنه را می بیند با شتاب خود را به محل بازی می رساند و از دخترک چهارساله می پرسد: «عزیزم، چیزی شده؟ اما که اذیت نکرده؟» دخترک در جواب می گوید: «نه، نکرده. من یک کفتارم و اون هم طعمه من است، فقط همین.» و دوباره غریدن را از سر می گیرد.

این دختر بچه ظاهراً در مورد کفتارها چیزهایی آموخته و حالا با استفاده از قوه تخیل، با اندک تغییر در قوانین طبیعت، خود را در قلمرو کفتارها مجسم می کند. مثل خواهر خود من که در همین سن و سال، ماه ها پس از دیدن دو تا موش در حیاط خانه، خانواده ای از موش های خیالی برای خود ساخت که نه تنها خانه راحتی برای خود داشتند بلکه پیراهن زرد و سیاه فوتبالیست ها را هم به تن می کردند.

از چهارسالگی تا هفت سالگی، اگر همه چیز به خوبی پیش برود، کودک از قوه تخیل خود استفاده می کند و توانایی هایی که در نوآوری و ابتکار به دست می آورد تمام عمر با او خواهد ماند. توانایی سحر آمیز کودک چهارساله چنان است که می تواند زمین را از منظر یک حیوان تجربه کند و آسمان را از منظر گل یا زنبور عسل ببیند. او در عالم خیال می تواند با یک اشاره، خورشید را به پشت تپه ها براند و ماه و ستاره ها را به در آورد. در واقع، کودک در این سن در مرکز جهانی قرار گرفته که خود آفریده است.

بازی های خیالی کیفیتی سیال دارند. کودک از یک بازی خیالی به بازی خیالی دیگری می جهد بدون اینکه خود را نسبت به قوانین دنیای بزرگسالان مقید بداند. این بازی های خیالی یا کاملاً غیر واقعی (مثل، «من یک کفترم») و یا بازی نقش یکی از بزرگسالان است (مانند، اصلاح کردن صورت، مثل پدرش، و یا به خرید رفتن، مثل مادرش). از طریق این بازی های خیالی و ایفای نقش کردن در جای یک کفتار یا پدر یا موش هایی که پیراهن فوتبالیست ها را به تن می کنند، کودک فرا می گیرد که چگونه خود را جای دیگران بگذارد، از حال و روزشان با خبر شود و با آنان همدلی کند.

از دیدگاه ما بزرگسالان، این بازی ها ممکن است بیهوده جلوه کند. کما اینکه، اغلب کودکان ما [حتی] قبل از اینکه پا به دبستان بگذارند، چنان برنامه تنظیم شده و فشرده ای دارند - کلاس کامپیوتر، کلاس موسیقی، ساعت تماشا کردن تلویزیون و غیره - که مجالی برای بازی آزادانه نمی ماند. در صورتی که بازی کردن در این سن «کار» اصلی بچه هاست. بازی است که آنان را برای سال های بزرگسالی آماده می کند. کودکان جایگاه خود را در جهان پیرامون خود از طریق بازی در می یابند. این بازی است که تجربه اولیه کنش و واکنش با دنیا را برای آنان فراهم می کند. و بدینصورت، طی هفت سال اول زندگی، کودک برای مرحله بعدی رشد، یعنی مرحله پیوند با زمین، آماده می شود.



#### از ۷ تا ۱۱ سالگی - برقراری پیوند با کره زمین

در سن هفت سالگی سلول های عصبی سلسله اعصاب کودک رشد ناگهانی پیدا می کند. این همان سنی است که کودک نسبت به همه چیز به شدت کنجکاو است. او می خواهد از چرایی همه چیز سر در آورد. روش فکری او از تخیل سحرآمیز به تفکر منطقی تغییر حالت می دهد. به گفته روان شناسان کودک، او خواه ناخواه به سوی برقرار کردن پیوند با چیزی خارج از خانواده تمایل پیدا می کند.

بعد از ظهری بارانی در مدرسه ای روستایی، همه بچه ها غرق شنیدن داستانی هستند؛ همه غیر از کولین هفت ساله که از پنجره به بیرون خیره شده است. ناگهان او فریاد می کشد: «بچه ها، بچه ها، می دونستین وقتی باران می آید، باران پایین می آید؟» فوراً همه بچه ها دم پنجره جمع می شوند تا کشف کولین را خود تجربه کنند. «آره، درسته، بریم بیرون ببینیم چطوری!» بعد همه شال و کلاه می کنند و به حیاط مدرسه می روند. کوچکترها، یعنی چهار ساله ها، همین قدر که بتوانند داخل چاله های آب بپرند یا قطره ای باران را با دست بگیرند خوشحالند. اما بچه های بزرگتر واقعاً در مورد کشف علمی خود جدی اند. اگر باران در این گوشه در حیاط مدرسه پایین می آید، آیا سر تپه هم پایین می آید؟ دم در ورودی چطور؟ چه اتفاقی می افتد وقتی باران با چمن یا پیاده روی سیمانی برخورد می کند؟ آیا با هم فرقی دارد؟ بعد چه می شود؟ و بدین صورت، بچه های هفت هشت ساله اکتشاف علمی و هیجان انگیز چرخه آب در طبیعت را ادامه می دهند.

در شرایط ایده آل، این هیجان یادگیری در مورد طبیعت، با کششی درونی به سوی برقرار پیوندی عاطفی با آن همراه است. اما فرهنگ کنونی ما از طبیعت بیگانه شده و ما قادر نیستیم هماهنگ با نظم طبیعت زندگی کنیم تا بتوانیم به کودکانمان کمک کنیم تا پیوند خود را با طبیعت کامل کنند. بچه ها در این سنین آماده اند تا با چیزی خارج از محیط خانواده مأنوس شوند؛ و چون انس گرفتن با طبیعت مقدور نیست، با چیزهای دیگری پیوند برقرار می کنند: با فرهنگ مصرف، با تجملات، با تکنولوژی، با مواد مخدر، یا با دار و دسته های شرور خیابانی. در چنین محیطی، کودک به تدریج غریزی که او را به سوی دنیای اسرارآمیز طبیعت می خواند را فراموش می کند و حس تعلق به آن را از دست می دهد.

خوشبختانه، جای امیدواری هنوز باقی است. بسیاری از مدارس، گروه های خودجوش و سالم جوانان و نوجوانان، و برخی از شهرداری ها فرصت هایی را فراهم می کنند که این حس کاوش و یادگیری در بچه ها را زنده شود. اما باید خیلی بیش از این تلاش کرد. مهمترین گام این است که ما پدران و مادران این حس را اول در خودمان زنده کنیم و همراه با کودکانمان یادگیری از طبیعت را دوباره از سر گیریم.



علاوه بر یادگیری از طبیعت، سال های آموزش ابتدایی، زمان برقرار کردن نوعی دیگر از ارتباط با طبیعت نیز هست. زمان برقرار کردن ارتباط با طبیعت در خلوت و سکوت - زیر درخت، کنار نهر آب و یا بالای صخره ای در کوهستان - جایی خاص کودک، بدون ورود بزرگترها، جایی برای رؤیایها. همچنین، در این خلوت، کودک فرا می گیرد با طبیعت عملاً چه کند، مثل باغچه کاری در حیاط منزل، آبتنی در نهر، جمع آوری سنگ، صدف و یا حشرات، و تماشا کردن و نامگذاری پرندگان. پس از بهره بردن از این فرصت های یادگیری و نیز خلوت گزینی و کار در طبیعت، کودک (چه پسر و چه دختر) تا سن ده یازده سالگی محبتی عمیق برای زمین، همدلی با تمام موجودات زنده آن، احترام به قوانین طبیعت و نیز حس اعتماد به نفس و مهارت در انجام کارها بدست آورده است.

پایان یازده سالگی، سن جهشی دیگر در رشد مغزی کودک است. این رشد نیز با ذوقی سرشار برای یادگیری و آزمایش ایده های نو همراه است.

وقتی مایکل دوازده ساله شد، مادر و پدرش تصمیم گرفتند خانه را بفروشند و با پول آن قایقی بخرند که با آن دور دنیا بگردند. مأموریت مایکل این بود که مسیر سفر را برای این قایق بادبانی مشخص کند و قبل از رسیدن به هر کشور که در نزدیکی آن لنگر می انداختند، در مورد آن مطالعه کند و راهنمای پدر و مادر خود باشد. همچنین از او انتظار می رفت که پشت سکان قایق، هر وقت که نوبتش شد، روز یا شب، بایستد و قایق را هدایت کند. بعد از دو سال، مایکل به خانه بازگشت. تجربه سفر و آنچه فرا گرفته بود او را برای هر چالشی در زندگی آماده کرده بود و دیگران می توانستند روی او حساب کنند. او طوفان های بسیاری دیده بود و پدر و مادر خود را از میان موج های پنج متری بسیاری به سلامت گذرانده بود. مایکل احترام خاصی برای چالش های طبیعت کسب کرده بود.

البته نه هر نوجوانی فرصت می یابد که مثل مایکل سفر دریایی دور دنیا کند. اما هر نوجوانی باید رویارویی با چالش های طبیعت را در فعالیت هایی چون کوهنوردی، صخره نوردی، یا کمپ های کوهستانی لمس کند. اقتضای سنی نوجوان در این زمان جستن چالش است. اگر این چالش ها را نتواند در طبیعت بجوید، در فعالیت هایی خواهد جست که ناسالم و مخرب است.

والدین نوجوانان به خوبی می دانند که بچه ها در این سنین تمایل شدیدی به استقلال از خود نشان می دهند. این سال ها، دوره آسانی برای والدین نوجوانان نیست. اما اگر شخصیت او در سال های پیشین در مجاورت با طبیعت شکل گرفته باشد، حس استقلال او نیز توأم با احترام به حیات و تمایل به خدمت جلوه گر خواهد شد. او تا این زمان، زیربنای «شعور مهربان» را برای دوران جوانی و میانسالی خود گذاشته است.

### بعد از کودکی

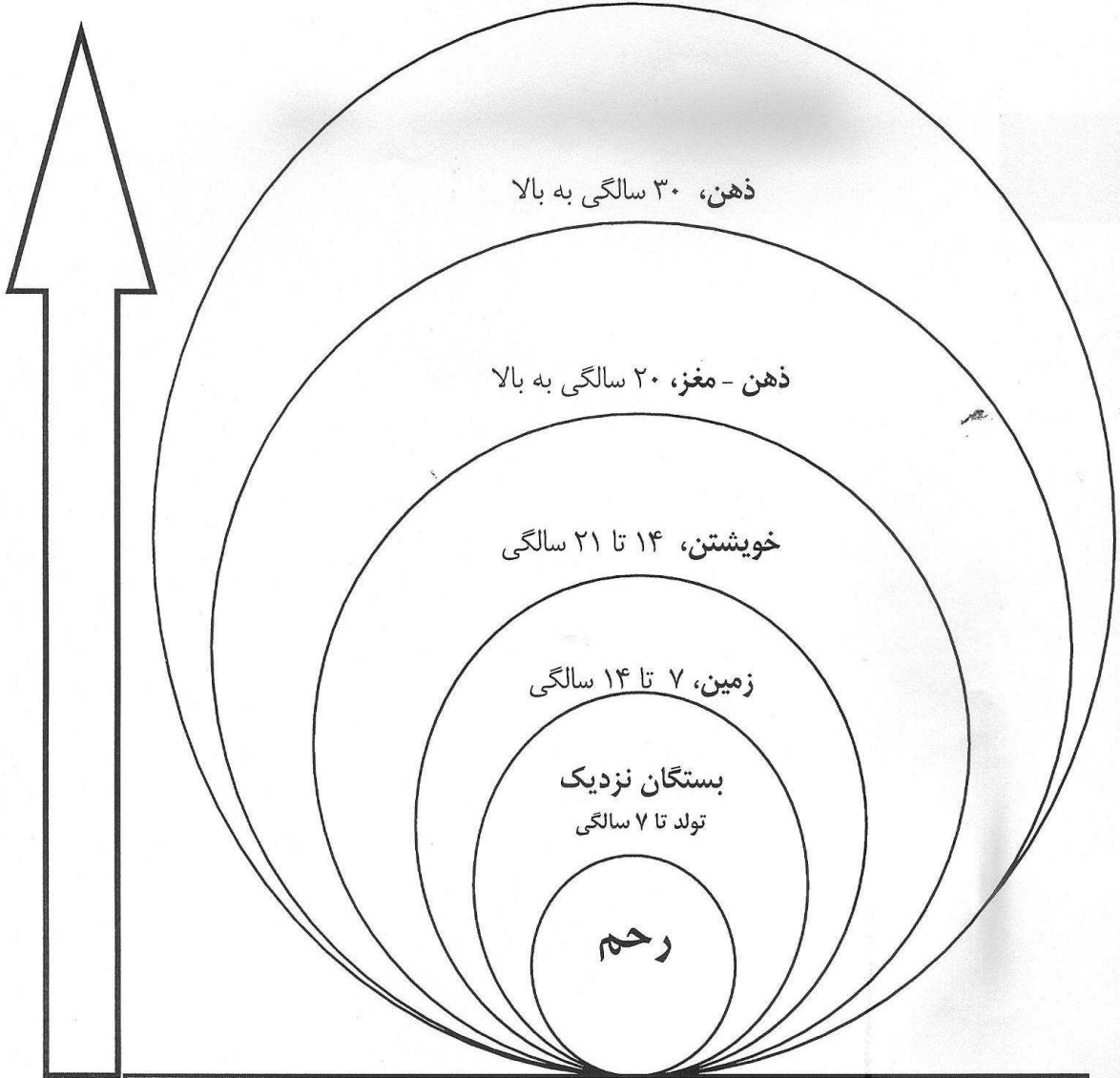
بعد از دوران کودکی، فرد به طور پیاپی، از یک دوره یادگیری به دوره یادگیری دیگری پا می نهد، اگر چه این دوره ها به روشنی و وضوح دوران رشد در کودکی نیست. بین سن چهارده تا بیست و یک سالگی، جوان به دنبال هویت است تا جایگاه خود در جهان را دریابد. اگر در این کار پیروز شود، با احساس امنیت و راحتی کافی در میان هم سن و سالانش اظهار نظر و ابراز وجود می کند.

جوزف چیلتون پیرس دوره بعدی زندگی را ماتریسی «ذهن-مغز» می نامد. این زمانی است که فرد در می یابد که چگونه حقیقت زندگی را در وحدت اضداد بیابد. لازمه این امر، انضباط و یادگیری فراوان و البته پاداش آن، یعنی احساس توازن و آرامش است.

آخرین ماتریس، خود «ذهن» است. در این دوره از زندگی، چالش اصلی فرد در اختیار گرفتن عنان ذهن است تا متوجه «آن و اکنون» باشد و به «سکون» دست یابد. حالتی که فرد در آن خود را با راز و رمز کل هستی، یگانه می یابد. با کسب این تجربه، فرد جایگاه خود را برای خدمت به جامعه در می یابد و آنگاه زندگی او معنی پیدا می کند.

آنچه این سفر کمال آفرین را ممکن می سازد اتحاد عقل و عشق است، اتحادی که می توان آن را «شعور مهربان» نام نهاد.

## تکامل شعور مهربان



سؤالاتی که پیوند فرد با محیط و اطرافیانش را به سوی تکامل سوق می دهد:

(۱) کجایم؟

(۲) کی ام؟

(۳) نقش من اینجا چیست؟

«شعور مهربان» نتیجه اتحاد عشق و عقل است که در طی عمر تمرینش و کمال آفرین است.